

رہیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در

خاورمیانه

چکیده

مفهوم امنیت به واسطه خاصیت چند بعدی، استوار شدن بر پاره ای پیش فرضها، ذهنی بودن، تأثیر پذیری از مدل‌ها و جغرافیای مفهوم، دیرینگی، فراخی قلمرو و تغییرپذیری مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن، محمل مناقشات علمی چشمگیری بوده است و پژوهشگران هر زمان به زبان ویژه آن عصر، امنیت را تعبیر و تعریف کرده‌اند.

مقاله حاضر حاصل کن‌وکاو در الگوهای متداول تبیین امنیت ملی کشورهاست و نویسنده کوشیده است با نقد تلقی رهیافتهای واقع گرایانه و لیبرال از امنیت ملی، پارادایم نوینی را ترسیم کند. به باور نویسنده مقاله، هر کدام از رهیافتهای فوق مشکلات ویژه خود را داشته اند و برای ساماندهی به این معضل باید مدل جامع و کاملی تنظیم شود. پارادایم جامع نویسنده پنج متغیر مستقل (امکانات نظامی، مشروعیت، توانمندی اقتصادی، مدارا و همزیستی قومی - مذهبی و دسترسی به مواد خام حیاتی) را تشریح و امنیت ملی را تابعی از نحوه کارکرد و تعامل آنها می‌داند. تمرکز اساسی نویسنده در سراسر بحث، معطوف به منطقه خاورمیانه است و به عمد از ذکر تئوریه‌ها و نمونه های غرب محور دوری می‌گردد تا بخشی از کلاف سردرگم امنیت ملی در کشورهای جهان سوم گشوده شود.

کلید واژه ها	فهرست
امنیت	174 مقدمه
واقع گرایی	الف. رهیافتهای نظری در بررسی مفهوم امنیت ملی
آرمان گرایی	175
دولت	180 ب. تعریف متغیرها
جامعه	188 ج. متغیرهای لحاظ نشده
قومیت	189 د. نقش عوامل منطقه ای در انتخاب متغیرها
سیاست	192 نتیجه گیری
اقتصاد	
فرهنگ	

Martin, Lenore, G., "Towards An Integrated Approach to National Security in the Middle East", in: An Integrated Approach to National Security, chap.1.

این که یک کشور امنیت ملی خود را در سیاست خارجی و جهت گیری بین المللی چگونه تعریف می کند، هم برای دولتمردان و هم برای دانشگاهیان موضوعی مناقشه برانگیز بوده است. رقابت ابرقدرتها در زمان جنگ سرد امنیت ملی را صرفاً در متغیرهای نظامی خلاصه کرد و از همین رو به نظر می رسد این تعریف در دوران پایان جنگ سرد چندان کارآمد نباشد. اکنون با وجود فروپاشی شوروی با تمام تواناییهای برتر نظامی خود، بحث بین واقع گرایان و لیبرالها رونق جدیدی یافته است که سرانجام عوامل و پایه های امنیت ملی کدامند. رهیافت لیبرالیستی به عوامل غیر نظامی تأکید می ورزد، در حالی که مسأله¹ واقع گرایان این است که تکیه فقط بر یک عامل می تواند موارد متعددی را توضیح دهد؛ در مقابل لیبرالها بر آن هستند که صرفاً یک مؤلفه یا عامل قابلیت توضیح عام ندارد و باید بر چند مؤلفه تأکید کرد.

برخی اندیشه گران کوشیده اند مشکل فوق را با طرح رهیافت سومی سامان دهند؛ امنیت ملی در رهیافت سوم از طریق تأکید اندک بر مؤلفه های نظامی و تأکید بیشتر بر عوامل غیر نظامی تعریف می شود که می تواند برای تبیین وضعیت کشورهای جهان سوم مناسب باشد. عوامل و متغیرهای گوناگون در این رهیافت مورد توجه و تأکید هستند و رهیافت حاضر مدعی نیست که این عوامل به بهترین وجه قادر به تبیین امنیت ملی کشورهاست. کوشش این مقاله بر آن است که برای افزایش قدرت توضیح دهندگی

رهیافت سوم، یک الگوی نوین مطالعه امنیت ملی پیشنهاد کند که شامل پنج متغیر کوچک اما منسجم (یک متغیر نظامی و چهار متغیر غیر نظامی) می باشد. هدف مقاله حاضر تبیین منطق متغیرهای مذکور و چگونگی تناسب و تعامل آنهاست.

مثالهای این مقاله اغلب از منطقه خاورمیانه انتخاب شده است تا فایده و نتیجه رویافت سوم در تحلیل امنیت ملی کشورهای این منطقه آشکار شود. متفکران دیگر، می توانند این رویافت را در مورد مناطق دیگر به کار گیرند. امیدواریم کاربرست این پارادایم جدید در مورد سایر مناطق دنیا، میزان کاربردی آن را روشن سازد.

الف - رویافتهای نظری در بررسی مفهوم امنیت ملی

اول - بحث آکادمیک در مورد امنیت ملی

هسته اساسی تحقیقات انجام گرفته در خصوص تعریف امنیت ملی، مفهوم «تهدیدات» به اضافه

پاسخهایی است که به سه پرسش کلیدی زیر داده می شود:

1 - هدف تهدید چیست؟

2 - منبع تهدید چیست؟

3 - ماهیت تهدید چیست؟

از آن جا که برای پرسشهای فوق، پاسخهای متعددی می توان داد، نوشته های روابط بین الملل دارای تعاریف کثیری از امنیت می باشد. تعدد پاسخها به پرسشهای مذکور در روابط بین الملل در قالب دو رویافت عمده قابل تقسیم بندی است: رئالیستها و لیبرالها و دنباله روان آنها یعنی نورئالیستها و نولیبرالها.

1 - رویافت رئالیستی

رویافت رئالیستی بر تقدم امنیت نظامی در روابط بین الملل تأکید می نماید. این رویافت طی دوران جنگ سرد، بر محافل علمی و مراکز تصمیم گیری حاکم بوده است. از دیدگاه رئالیستی، سیاستهای بین المللی عرصه مبارزه برای قدرت های دولتهای حاکم در جهان هرج و مرج آمیز به شمار می رود. رفتار بین المللی، جنگها و اتحادها همگی در جهت کوشش برای کسب برتری و توازن قدرت با رقیبان است و با ملاحظه ساختار نظام بین المللی می تواند قدرت نسبی رقبای را پیش بینی کرد. از دیدگاه رئالیستها، دولتها با حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، منافع ملی خود را دنبال می کنند.

تعریف واقع‌گرایان از امنیت، بسیار دولت‌محور است. در این رهیافت، دولت پدیده‌ای است که هم تهدید می‌کند و هم تهدید می‌شود. اغلب تهدیدها خاستگاه خارجی و چپستی نظامی دارند. هدف تهدیدها عمدتاً تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورهاست.

برای یک دانشمند و همچنین برای یک متخصص رئالیست در مسایل دیپلماتیک، بهترین توصیه جهت دستیابی دولت به امنیت ملی، عبارت از ساخت تأسیسات قدرتمند نظامی، تلاش برای برتری نظامی و سرانجام توازن قدرت نظامی است. در طول جنگ سرد، این توصیه برای دستیابی به امنیت، حداقل در مورد ابرقدرتهای جهانی به مفهوم گسترش مؤثر راهبردهای بازدارندگی بود. بازدارندگی هسته‌ای از طریق حفظ توانایی وارد ساختن ضربه دوم و بازدارندگی متعارف از طریق پیمانهای مهمی در خصوص خطوط مقدم اروپا و آمادگی نیروهای واکنش سریع برای تسخیر خطوط مقدم در مواقع بحرانی حاصل شده بود.

با پایان ناگهانی جنگ سرد، بحرانی فکری در میان رئالیست‌ها رخ نمود چرا که رهیافت آنها نتوانسته بود فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد را پیش‌بینی کند؛ به همین ترتیب دانشمندان رئالیست سر تسلیم فرود آوردند و منتقدان آنها به طرح نظرات خود پرداختند. معضل نظریه رئالیستی تأکید آن بر توازن قدرت نظامی و پذیرش وضع موجود بازدارندگی دو سویه ابرقدرتها بود. چنین برداشتی اجازه پیش‌بینی این را نداد که ممکن است یک ابرقدرت متلاشی شود و در نتیجه سیاستهای بین‌المللی به سرعت دگرگونه گردد.

2 - رهیافت لیبرالی

فروپاشی شوروی، آشکارا ضعف نسبی رهیافت رئالیستی و ضرورت تأمل در عقاید ایده‌آلیستها یا رهیافت لیبرالی را آشکار ساخت. نظریه پردازان لیبرال به عیان دیده‌اند که سیاستهای بین‌المللی در واقع به مبارزه‌ای برای قدرت در بین دولتها تبدیل شده است. آنها بدین نتیجه رسیدند که همکاری در سطح دولتها و ملتها باید گسترش یابد. لیبرالها نسبت به ایجاد سازمانهایی برای حفظ صلح بین‌المللی خوش‌بین بودند و روشها و ابزارهای غیر نظامی را برای دستیابی به چنین وضعیتی سودمند می‌دانستند.

از این رو، به اعتقاد لیبرالها، امنیت ملی عبارت است از توانایی مقابله با تهدیدها،

حفظ امنیت ارضی و رژیم های حاکم. لیبرالها مفهوم امنیت را توسعه داده و آن را به حیطه تهدیدهای عمده ای در مورد امنیت انسانی تسری دادند؛ بنابراین از دیدگاه آنان، امنیت ملی دولت محور نیست. امنیت بشری هم در داخل کشورها و هم در عرصه بین المللی مورد تهدید بیشتری واقع شده است؛ جنبشهای تروریستی، تهدیدهای اقتصادی، زیست محیطی و حتی بیماری و بلایای طبیعی در این زمینه قابل توجه هستند. هرگاه چنین تهدیدهایی مرزها را در نوردیده و یا بیش از یک دولت را به خود مشغول داشته، به یک مسأله بین المللی تبدیل شده است. این جا فقط یک دولت نیست که تهدید می کند یا تهدید می شود؛ این گونه تهدیدها از عوامل و بازیگران فراملی ناشی می گردد، گروههایی مانند تشکلهای قومی، جنبشهایی مانند حرکتهای ایدئولوژیک و یا عواملی مثل شرکتهای چند ملیتی، می توانند منشأ چنین تهدیدهایی برای امنیت ملی باشند.

به اعتقاد لیبرالها، تجویز یک نسخه برای دستیابی به امنیت ملی به همین سادگی که رئالیستها مطرح می ساختند، نیست. در این رهیافت، حصول امنیت ملی در سطح بین الملل از طریق همکاری و در سطح داخلی از طریق مشارکت و برقراری دموکراسی میسر است. دولتهایی که در آنها تشکلهای آزاد، جوامع مدنی و توان دستیابی به اقتصاد بازار (اگر چه لازم و ملزوم هم نیستند) وجود دارد از ثبات بیشتری برخوردار بوده و در مقابل تهدیدهای اساسی چون گسست اجتماعی و فروپاشی اقتصادی کمتر آسیب پذیر هستند.

مشکل رهیافت لیبرالی این است که می خواهد در دامی که رئالیستها دچار شدند، گرفتار نیاید یعنی از تکیه بر یک متغیر (عامل نظامی) برای تبیین مسایل پرهیز می کند لیکن خود این رهیافت (لیبرالی) در دام دیگری می افتد؛ بدین ترتیب که می کوشد برای تبیین مسایل از عوامل و متغیرهای زیادی بهره بگیرد. پیچیدگی متغیرها هیچ راهی را فراروی اندیشمند یا سیاستگذار لیبرال قرار نمی دهد که تصمیم بگیرد و مهمترین متغیرها را برای تبیین یا تجویز مشی سیاسی برگزیند. کسی که بر اساس رهیافت لیبرالی عمل می کند به تاریخ نگاری می ماند که باید منابع اطلاعاتی متعددی را ملاحظه کند بدون این که تحلیل و تبیین خاصی در مورد پدیده موجود به دست بدهد. در بررسی «امنیتی» که دولت محور نیست عوامل سیاسی و فراملی متعددی نقش آفرینی می کنند؛ از احزاب سیاسی ایدئولوژیک گرفته تا گروههای قومی، که از لحاظ زبان شناختی به شدت متفاوتند و اجتماعات گوناگون مذهبی، هر کدام در شکل گیری امنیت دخیل

هستند. همچنین تقاضاهای متعددی از دولت می شود که یکی یا ترکیبی از آنها می تواند دولت را تهدید نماید؛ افزایش جمعیت، مهاجرت‌های غیر قانونی، اختلال در کانون خانواده، سیستم‌های ناکارآمد آموزشی، تابوهای فرهنگی و وجدان کاری؛ در پاسخ این تقاضاها، گزینه‌های بدیل¹ متعددی به جای کاربرد ابزارهای نظامی وجود دارد، از تبلیغات گرفته تا تعدیل سیاست صنعتی؛ حال چگونه یک دانشمند یا سیاستگذار بین عوامل و اقدامات، تقدم و یا تأخر در نظر می گیرد؟ و پاسخها و واکنشهای دولت در قبال چنین وضع پیچیده ای و در خصوص تبیین یا مدیریت یک مقوله بین المللی چیست؟

دوم - شکل گیری رهیافتی تازه

به طور کلی پایان ناگهانی جنگ سرد، ضمن افشای بحران در نظریه روابط بین الملل، رهیافت فکری تازه ای را پدید آورد و این امر تحقیق و جستجو برای شناخت یک رهیافت سوم و مرزهای نوین در مطالعات امنیتی را رونقی دوباره بخشید. این رهیافت جدید (سوم) در تعریف امنیت ملی ترکیبی از عوامل نظامی و غیر نظامی را در نظر می آورد؛ بسیاری از کسانی که این رهیافت جدید را برای تعریف امنیت ملی به کار می گیرند جهان سومی هستند.

اغلب دانشمندانی که از رهیافت سوم پشتیبانی می کنند ویژگیهای امنیت زمان جنگ سرد را غرب محور می دانند. به اعتقاد آنها اصول رئالیستی در مورد قدرتهای توسعه یافته و صنعتی مانند ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپای غربی کاربرد دارد، یعنی کشورهایی که رژیمهای آنها نه با بحران مشروعیت رو به روست و نه با اقتصاد آسیب پذیر و شکننده، و نیز نه در زمینه تقاضا برای مشارکت سیاسی فزاینده مورد تهدید قرار گرفته و نه گروههای جدایی طلب تمامیت ارضی شان را در معرض خطر قرار داده اند. اصول رهیافت ضرورتاً در مورد کشورهای کمتر توسعه یافته جهان سوم صادق نیست چرا که مجموعه، کشورهایی را در برمی گیرد که انواع تهدیدهای داخلی، ثبات آنها را هدف گرفته است. رهیافت سوم ویژگیهای کشورهای جهان سوم مانند اقتصاد توسعه نیافته، فقدان منافع، بی ثباتی رژیم های سیاسی و ساخت اجتماعی شکننده را عواملی می داند که فی نفسه در امنیت ملی نقش مهمی ایفا می کنند. اغلب تهدیدها بر ضد چنین

دولتهای آسیب پذیری نه فقط از منابع خارجی بلکه از منابع داخلی و فراملی بر می خیزد.

تفاوتهای عمده رهیافت حاضر در مقایسه با رهیافتهای دیگر (رنالیستی - لیبرالیستی) این است که این رهیافت عوامل گوناگون غیر نظامی را در کنار دفاع نظامی در نظر می آورد که چنین امری می تواند ملزومات اصلی امنیت ملی را معرفی نماید. رهیافت مورد نظر من، از این دیدگاه با رهیافتهای مذکور متفاوت است که در این جا «امنیت ملی» همچون یک متغیر وابسته در نظر گرفته می شود در حالی که سایر عوامل دخیل در امنیت ملی به مثابه متغیرهای مستقل به شمار می روند؛ به همین خاطر است که من این رهیافت را جامع میدانم. هدف این رهیافت جدید، آفریدن یک پارادایم یا مدل امنیت ملی است که در آن با توجه به واکنش متغیرهای کوچک، امنیت ملی تحول می پذیرد.

چگونه می توان با توجه به تغییرات پیش گفته در متغیرها، امنیت ملی را تعریف کرد؟ من امنیت ملی را عبارت از توانایی یک دولت در اعمال یا جلوگیری از تهدید نسبت به سه مؤلفه زیر می دانم:

- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به تمامیت ارضی¹

- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به جامعه

- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به رژیم

از این رو بر اساس دو مورد زیر می توان اذعان داشت که یک کشور از امنیت بیشتر یا کمتر برخوردار است:

1 - وسعت تهدیدهایی که متوجه سه عنصر سرزمین، جامعه و رژیم سیاسی است.

2 - میزان توانایی دولت برای اعمال یا جلوگیری از تهدید نسبت به سه عنصر بالا.

نکته پایانی ای که باید مورد توجه قرار گیرد و در تحلیل امنیت ملی مهم است، «بقای رژیم»² می باشد. چرا که عالی ترین شکل ناامنی یک کشور این است که سرزمین آن اشغال شود، حکومت آن از هم بپاشد، جامعه به واسطه ناآرامیهای قومی - مذهبی یا جدایی طلبی کاملاً تهدید شود و دولت توانایی اندکی برای مقابله با این تهدیدها در اختیار داشته باشند.

برای مثال، ممکن است تهدید بخش کوچکی از مرزهای یک کشور، حکومت را در معرض خطر قرار دهد و یا بالعکس، ممکن است تهدید ناشی از ساخت و ترکیب قومی

— مذهبی یک کشور به حکومت و تمامیت ارضی آن آسیبی جدی نرساند. در حقیقت، کشور امن کشوری است که توان بازدارندگی کامل در برابر این قبیل تهدیدها را داشته باشد. متغیرهای اصلی که دولت را آماده مقابله با تهدیدهای فوق می کند و یا به دولت توان بازدارندگی بروز تهدیدها را می بخشد کدامند؟ پنج متغیر مستقل دخیل در پارادایم امنیت ملی عبارتند از: قابلیت‌های نظامی، مشروعیت سیاسی، مدارای قومی - مذهبی، توانایی اقتصادی و دسترسی به منابع طبیعی حیاتی.

ب - تعریف متغیرها

متغیرهای مستقل پنج گانه چگونه انتخاب شده اند؟ در پاسخ باید گفت که: گزینش آنها با توجه به سه دلیل صورت گرفته است:

1 - سطح تحلیل تئوریک

2 - تعریف مفاهیم کلیدی در پارادایم پیشنهادی و گستره در برگیری آنها

3 - منطقه ای که متغیرهای مذکور در مورد آن به کار خواهد رفت که در پارادایم جدید، منطقه خاورمیانه برای این امر در نظر گرفته شده است.

اول - سطح تحلیل

نقطه آغاز تعیین متغیرها در تئوریهای روابط بین الملل، انتخاب سطح تحلیل است.

سطوح اصلی که در روابط بین الملل انتخاب می شوند عبارتند از: سطح تحلیل جهانی، منطقه‌های، ملی، اجتماعی یا فردی، قواعد دقیق انتخاب هر کدام از سطوح مذکور، دقیقاً معلوم نیست؛ از یکسو اقدام قدرتهای جهانی در سطح تحلیل منطقه ای وارد می شود و از طرف دیگر ترسیم دقیق مرز مناطق واقعاً مشکل است. بازیگران فراملی مانند گروههای قومی مسلح (مثل چریکهای کرد) یا هیأت‌های تبلیغات مذهبی که سازماندهی شده و در سطح جهان فعالیت می کنند یا ایدئولوژیهای منطقه ای (مانند اسلام سیاسی) تمام مرزهای اجتماعی، ملی و حتی منطقه ای را در می نوردند. همچنین سازمانهای بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، سازمان ملل متحد و آژانسهای مربوطه در سطوح مختلفی نقش آفرینی میکنند. رهیافت حاضر (سوم) در هر موردی، از دولت همچون سطح تحلیل بهره می برد. دولت در روابط بین المللی به طور اعم و در منطقه خاورمیانه به طور اخص مهمترین واحد عمل کننده در نظر گرفته شده است. همچنین،

دولت کانون اصلی سیاستگذاری در مورد مسایل مربوط به امنیت ملی به شمار می رود؛ بنابه همین دلایل هدف اصلی تهدیدهای امنیت ملی، دولت می باشد.

دوم - تعریف مفاهیم کلیدی

1 - دولت: دولت عبارتست از مجموعه ای مرکب از سه مؤلفه به هم پیوسته شامل سرزمین، حکومت و جامعه. این تعریف با استفاده از آموزه های¹ روابط بین الملل تنظیم شده است که مفهوم دولت را چون یک موجود کامل و زنده می داند که در نظام بین الملل چونان یک واحد یا بازیگر ایفای نقش می کند. این تعریف غیر از تعریف جامعه شناختی است که دولت را به مثابه یک سازمان حکومت و سرکوب در جامعه در نظر می گیرد.

2 - سرزمین: هر دولتی دارای یک تعریف سرزمینی خلل ناپذیر است. به طور مشخص، تعریف سرزمینی، یک تعریف فیزیکی برای جامعه ای است که در محدوده دولت وجود دارد. بنابراین تعریف، «دولت» تمام جمعیت های قومی، مذهبی که در محدوده یک سرزمین زندگی می کنند و همچنین تمام منابع طبیعی از قبیل آب، نفت و کشتزارها را که برای تثبیت اقتصاد یا صادرات به کشورهای خارجی به کار می رود، در بر می گیرد.

3 - رژیم: هر کشوری دارای رژیم یا حکومتی است که عمدتاً پذیرفته شده است. رژیم به شیوه سازماندهی سیاسی یا نوع حکومت مانند دموکراسی، جمهوری، استبدادی و پادشاهی اطلاق می شود؛ (از همه این رژیمها در خاورمیانه یافت می شود). باید دقت کرد تا مفهوم رژیم با دولت حاکم اشتباه نشود. دولتها تغییرات زیادی می پذیرند در حالی که رژیم از ثبات برخوردار است؛ برای مثال می توان از توفیق صوری صدام حسین نام برد که در سال 1979 احمد حسن البکر را کنار زد بدون این که رژیم بعثی را تغییر دهد. از سوی دیگر، تغییرات حادث در رژیم، نمایانگر تغییر و تحول در مبانی سازمانی دولتهاست؛ که در این مورد می توان از سرنگونی رژیم پادشاهی در مصر (1952) و عراق (1958) و جایگزینی دموکراسی اسراییلی به جای رژیم استعماری بریتانیا در سال 1948 نام برد.

4 - جامعه: در ادبیات سیاسی، مفهوم «جامعه» کمتر مورد شناسایی و تعریف دقیق قرار گرفته است. در نگاهی ساده، مفهوم جامعه به جمعیت و روابط آنها در قالب یک

سرزمین و تحت حکومت یک رژیم مشخص اطلاق می شود؛ برای تعریف دقیق و تمییز یک جامعه از دیگر موارد مشابه می توان به یکی از جوانب و ابعاد روابط موجود در سرزمین متمرکز شد. بنابراین وقتی از جامعه سخن می رانیم بیشتر وجه سیاسی آن مدنظر ماست و همان اصول و مبانی سازمانی که برای رژیم به کار می بریم، در مورد جامعه هم اطلاق دارد؛ برای مثال می توان از جوامع دمکراتیک، انجمنهای شهری یا پادشاهی های قبیله ای نام برد (یا بسیار تاریخی تر، از جوامع فئودالی یا استبدادی یاد کرد). می توان جامعه را چونان یک واحد اقتصادی هم در نظر گرفت که می تواند مبتنی بر بازار آزاد یا سرمایه داری، سوسیالیستی . یا اشتراک جمعی باشد. همچنین می توان به جامعه چونان طبقه اجتماعی ذی نفوذ یا نخبه¹ حاکم نگاه کرد مانند جامعه آریستوکراتیک یا بورژوازی و یا کسانی که تحصیلات غربی دارند. جامعه را می توان بر مبنای ساخت، ترکیب و روابط اجتماعات قومی و مذهبی هم انگاشت. بنابراین، می توان جامعه را مجموعه ای متکثر، نسبتاً همگن و یا از لحاظ قومی و مذهبی متمایز در نظر گرفت.

همانند مفهوم «رژیم» نباید برای «جامعه» برچسب ایستایی و تغییر ناپذیری زد؛ تغییرات اجتماعی ممکن است با ترکیب تغییرات رژیم صورت گیرد. برای مثال، مهاجرت دسته جمعی یا سطح رشد متفاوت جمعیت می تواند وضعیت پیچیده ترکیب قومی - مذهبی را عوض کند؛ مانند وضعیت لبنان قبل از جنگهای داخلی دهه 1970. از این رو وقتی که یک شورش اجتماعی گسترده، هم ساختار سازماندهی رژیم و هم جامعه را دگرگون می کند، ما آن را انقلاب می نامیم. برای نمونه، انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی [ره] رژیم پادشاهی محمد رضا شاه را برانداخت و یک گروه نخبه جدید مذهبی به وجود آورد. انقلاب آتاتورک در ترکیه رژیم سلطنتی را سرنگون و طیفی از نخبگان نوین سکولار را پدیدار ساخت؛ در مجموع جامعه را باید مقوله ای چند بعدی و مستعد تغییر دانست.

سوم - متغیرهای مستقل

اگر دولت را فراهم آمده از سه عنصر سرزمین، رژیم و جامعه بدانیم می توان با تبیین تهدیدهایی که متوجه این عناصر است، متغیرهای مستقل امنیت کشور را برگزید. به طور

کلی تهدیدهای متوجه دولت را می توان به دو دسته خشن و غیرخشن تقسیم کرد؛ تهدیدهای خشن هر سه عنصر دولت را مورد هدف قرار می دهند، که هم در درون کشور و هم در بیرون از مرزها می تواند ریشه داشته باشد و دولت برای بازدارندگی یا مقابله با آنها نیازمند توان نظامی است و حال آیا اهداف تهدیدهای غیر نظامی هم متوجه بقای تمامیت ارضی، رژیم و جامعه است؟ چهار متغیر غیر نظامی که در این زمینه قابل توجه هستند عبارتند از:

- مشروعیت سیاسی

- مدارای قومی - مذهبی

- توانمندی اقتصادی

- دسترسی به منابع طبیعی حیاتی

روشن است که هدف این متغیرها ضرورتاً سه مؤلفه تشکیل دهنده دولت (تمامیت ارضی، حکومت و جامعه) نیست. برخی هدفها با هم، هم پوشانی دارند؛ برای مثال، تهدید مشروعیت سیاسی، تهدید حکومت است و تهدید مدارا و همزیستی قومی - مذهبی، جامعه را هدف می گیرد؛ به هر حال، تهدید توانمندیهای اقتصادی ممکن است رژیم و جامعه را مورد هدف قرار دهد و تهدید دسترسی به منابع طبیعی حیاتی، سرزمین و توانمندیهای اقتصادی را هدف گیرد و بدین وسیله، هم حکومت و هم جامعه را تحت فشار قرار دهد. اجازه دهید به طور مختصر هرکدام از تهدیدهای فوق را تعریف و نحوه ترکیب آنها با یکدیگر را تبیین کنم:

1 - توانمندیهای نظامی

دولت برای مقابله با تهدیدهای خارجی و همچنین تهدیدات داخلی گروههای مسلح، نیازمند تواناییهای نظامی است. گروههای داخلی تهدیدکننده امنیت ملی شامل تروریستها، چریکها و کسانی می شود که در اندیشه انجام دادن کودتا، شورش و قیام هستند.

بدون شک دولت برای کسب توان نظامی، تجهیز نیروهای نظامی و امنیت داخلی نیازمند توانمندی اقتصادی است. ضمن این که، ضرورت تأمین امنیت منابع طبیعی حساس، بخش مهمی از راهبرد دفاعی را تشکیل می دهد که خود این امر میزان و انواع خاصی از تواناییهای نظامی را دیکته می کند. برای مثال، عربستان سعودی منابع مالی

فراوانی را صرف خرید تجهیزات پیچیده و پیشرفته هوایی کرده که قابل مقایسه با توانایی نظامی ایران و عراق در این زمینه است. این گونه سیستم دفاع هوایی در پیشگیری از حمله هوایی به تأسیسات آب شیرین‌کنی و تأمین امنیت عرضه آب، بندرها، فرودگاهها و تأسیسات نفتی و بخشهای کلیدی اقتصاد عربستان نقش بسیار حساسی ایفا می‌کند.

کاملاً روشن است که توانمندی اقتصادی یک کشور، کیفیت نیروها و تجهیزات نظامی آن را افزایش می‌دهد؛ اشتیاق درونی جمعیت برای تأمین نیروهای انسانی و تعهد پرسنل برای جانفشانی و ایثار به خاطر حکومت، جامعه و سرزمین، جایگاه ممتازی در تأمین امنیت دارد. میزان این علاقه به وطن و میهن پرستی، بر مشروعیت سیاسی رژیم و همزیستی و مدارای قومی - مذهبی در داخل جامعه اثر می‌گذارد.

علاوه بر این، سیاست خارجی و دفاعی یک کشور می‌تواند توانمندیهای نظامی آن را افزایش یا کاهش دهد؛ برای نمونه، یک کشور می‌تواند از طریق اتحاد با کشورهای دیگر، توانمندی نظامی خود را چند برابر سازد.

از سوی دیگر، در پیش گرفتن سیاست اتحاد با سایر کشورها، در اغلب موارد با ممانعت مسأله مشروعیت سیاسی و مدارای قومی - مذهبی مواجه می‌شود؛ چنان که در جریان بحران خلیج [فارس]، در سال 91 - 1990 که صدها هزار نیروی غربی و غیر مسلمان به عربستان سعودی گسیل شدند، اعتراض اپوزیسیون محافظه‌کار تندرو و نیز روشنفکران این کشور را بر ضد مقامات سعودی در پی داشت. از طرف دیگر، تعارض ایدئولوژیک موجود بین رژیم پادشاهی محافظه‌کار در عربستان و رژیم انقلابی جمهوری اسلامی در تهران از شکل‌گیری یک اتحاد بر ضد عراق متجاوز جلوگیری می‌کرد.

همچنین، یک کشور می‌تواند از طریق در پیش گرفتن سیاست کنترل تسلیحات با کشورهای دیگر، رشد توانمندی نظامی خود را محدود سازد یا آن را کاهش دهد. البته هنوز مقررات کنترل تسلیحاتی با مشکلاتی در مرحله اجرا مواجه است، همان گونه که در خاورمیانه ملاحظه شد، کشورها توانایی نظامی خود را در نتیجه عوامل زیر افزایش می‌دهند:

- مسأله دشواریهای فراروی مشروعیت سیاسی

- اختلافات قومی - مذهبی

- تعارض ایدئولوژیک که مانع اعتماد سازی، به مثابه مقدمه توافق برای کنترل تسلیحات می‌شود.

2 - مشروعیت سیاسی

رژیمی که از مشروعیت سیاسی بالایی برخوردار باشد از توان بازدارندگی بیشتری نیز در مقابل جنگ داخلی یا انقلاب برخوردار خواهد بود و می تواند با بهره گیری از حمایت توده مردم با بحرانهای اقتصادی و فقر منابع طبیعی مقابله نماید.

اگر توده مردم به مشروعیت سیاسی رژیم ایمان نداشته باشند و رژیم در گرداب جنگ داخلی گرفتار افتد، توانایی نظامی آن به تحلیل خواهد رفت. دشمنان خارجی می توانند با سوء استفاده از جنگ داخلی، از دشمنان داخلی رژیم برای بی ثبات سازی آن بهره گرفته و یا به طور مستقیم در آن کشور دست به مداخله بزنند. همچنین جنگ داخلی می تواند امنیت کشورهای مجاور را متأثر سازد بدین صورت که ممکن است کشورهای همسایه به پناهگاه شورشیان و پایگاه تأمین تدارکات آنها تبدیل شوند.

نمونه های زیادی می توان برای جنگ و شورش داخلی و گسترش آن به کشورهای مجاور و بهره گیری کشورهای خارجی از این مسأله ذکر کرد. در خاورمیانه جنگ داخلی لبنان در دهه 1970 نمونه ای خوب است. هنگامی که جامعه مسلمانان لبنان مشروعیت حکومت سستی مارونی را به مبارزه طلبید و جنگ داخلی لبنان شدت گرفت، سوریه در سال 1976 برای برقراری ثبات در این کشور مداخله کرد. اسرائیل نیز در سال 1982 برای ایجاد یک نوار امنیتی در جنوب این کشور وارد لبنان شد. در این میان صدام حسین از میشل عون حمایت کرد و ایران نیز به حمایت حزب ا تدوام بخشید که نیروهای اسرائیل را از طریق سکوه های مستقر در لبنان مورد حملات موشکی قرار می داد.

3 - رواداری قومی - مذهبی

اختلافات و درگیریهای قومی - مذهبی بر تمامیت ارضی جامعه و حتی مشروعیت رژیم تهدید وارد می کند. در منطقه خاورمیانه، [گروه های] افراطی، خشونت را نه تنها در مقابل نیروهای دولتی بلکه در برابر اقلیتهای مذهبی و یا به طور کلی در قبال جامعه، رهبری و هدایت نموده اند. برای مثال، برخی از گروه های اسلام گرا در مصر در مقابل قبطیها از خشونت استفاده می کنند. در ترکیه نیز مشاهده می شود که بر ضد علویان، خشونت به کار گرفته شده است. در [فلسطین اشغالی] جنبش حماس به این نتیجه رسیده که در مقابل نیروهای [اشغالگر] باید از ابزارهای خشونت آمیز استفاده نماید. جوامعی که از نظر قومی - مذهبی از ساخت همگونی برخوردارند در مقابل بحران

یا گسیختگی اجتماعی مقاومت بیشتری دارند چرا که از لحاظ قومی و مذهبی نسبتاً منسجم هستند. به هر حال، همزیستی مسالمت آمیز در جوامع چند پاره از لحاظ قومی، مذهبی و ایدئولوژیک، دایمی نیست. دولتها با تلقین وفاداری به میهن سعی دارند فرآیند جامعه پذیری سیاسی را به اجرا گذارند و اعلام دارند که دامن زدن به اختلافات قومی - مذهبی ضرورتاً کمکی به انسجام و یکپارچگی قومی - مذهبی نمی کند. بنابراین رویکرد کلی که می تواند چنین جوامع ناهمگونی از لحاظ قومی - مذهبی را به سوی همزیستی در یک جامعه سوق دهد چیزی است که من اسم آن را رواداری یا مدارا¹ نامیده ام.

اختلافات و درگیریهای قومی - مذهبی نه فقط تمامیت ارضی و رژیم کشورها را با خطر تجزیه طلبی تهدید می کند بلکه قادر است کشور را در مقابل مداخله خارجی آسیب پذیر سازد؛ نمونه این داوری را می توان در مورد حمایت عراق از کردهای ایران و حمایت ایران از کردهای عراق دید. همچنین تراکم گروههای قومی در مناطقی که دارای منابع طبیعی حیاتی برای کشور است می تواند خطر زا باشد چرا که ممکن است آنها با خرابکاری و انفجار، تأثیر نامطلوبی بر توانمندی اقتصادی کشور بگذارند. تهدید جدی تر این امر، هنگامی است که گروههای مذکور دسترسی دولت به منابع حیاتی را قطع کنند؛ به عنوان مثال، تمرکز کردها در نواحی نفت خیز شمال عراق، این کشور را وادار کرد که در سال 1975 نسبت به جابجایی محل زندگی کردها اقدام کند.

ممکن است اغلب گروههای قومی در فقر و محرومیت باشند و در خصوص برخورداری از رفاه یا تسهیلات اقتصادی و مشارکت سیاسی تبعیض هایی در مورد آنها اعمال شود و این وضعیت، نارضایتی آنها را تشدید نماید. برخورد شیعیان عربستان سعودی و بحرین (در سالهای اخیر) نمونه روشن این وضعیت می باشد.

4 - توانمندیهای اقتصادی

حکومت برای افزایش مشروعیت خود، باید جامعه را از حداقل بهبود و رفاه اقتصادی برخوردار سازد و این امر برای دوام و قوام رژیم و جامعه ضروری و بدیهی است. دولت ممکن است در این زمینه بر بازار اقتصادی نظارت داشته باشد و یا کنترل کامل امکانات تولید و یا توزیع را به دست گیرد. هرچه قدر تشکیلات دولت بیشتر در

اقتصاد یا تخصیص مزایای اقتصادی درگیر باشد، نیاز به توانمندی اقتصادی بالا می رود. دولت نمی تواند بحث «تفنگ در مقابل کره»¹ را به مردم بقبولاند مگر این که توانایی اقتصادی برای تولید یا تأمین هر دو (تفنگ و کره) را داشته باشد.

اقتصاد ضعیف مانع از آن می شود که دولت از صنایع نظامی و تأسیسات دفاع ملی حمایت کند یا تجهیزات نظامی را از خارج خریداری نماید. ضمن این که ضعف اقتصادی، توان دولت را در طرحهای رفاه عمومی و اشتغال کارگران تحلیل می برد. این قبیل مسایل برای نظام سیاسی پیامدهایی دارد و تهدید بر ضد مشروعیت رژیم را افزایش می دهد؛ این گونه تهدیدها به ویژه در مناطقی که گروههای قومی - مذهبی از لحاظ اقتصادی با هم فاصله دارند، محسوستر است. برای مثال بعضی از گروههای تندرو در مصر، زیرکانه از خدمات رفاهی دولت استفاده می کنند، با این وجود از طریق حمله به جهانگردان و کاهش درآمدهای جهانگردی، اقتصاد مصر را ناتوان می سازند.

همچنین دولتهای مخالف می توانند آسیب پذیری یک کشور از طریق اعمال تحریم افزایش دهند همان گونه که پس از بحران کویت در سال 1991 - 1990 دول غربی صدام حسین را مورد تحریم قرار دادند. از طرف دیگر، یک اقتصاد قوی، دولت را قادر می سازد ضمن تقویت نظامی و اجرای برنامه های رفاهی در کشور، حتی به تهدیدهای ناشی از محدودیت منابع طبیعی حیاتی چیره گردد، برای نمونه، تأمین مالی تأسیسات آب شیرین کنی، می تواند بحران ناشی از کمبود منابع آبی را بی اثر سازد.

5- دسترسی به منابع طبیعی حیاتی

توانمندی اقتصادی یک کشور با منابع طبیعی مانند انرژی، مواد غذایی و آب که برای بقای زندگی مردم بسیار حیاتی هستند، پیوند استواری دارد. اساساً تعریف سرزمینی یک کشور به این امر مهم مربوط می شود که کدام منابع طبیعی در داخل کشور قرار دارد تا پشتوانه اقتصاد ملی قرار گیرد و کدامیک از آنها باید از خارج تأمین بشود. منطقه جغرافیایی و شرایط آب و هوایی، اصل برخورداری از منابع اقتصادی را تحت تأثیر قرار می دهد؛ مثلاً نقش آب در نواحی صحرایی حیاتی تر از نواحی استوایی است. منابع انرژی مانند نفت و گاز و نیروی آب در ژاپن و اروپا نسبت به آمریکای شمالی کمیاب تر

است. همان گونه که اشاره شد اگر یک کشور دارای اقتصادی توانا باشد می تواند کمبود منابع را از کشورهای دیگر فراهم سازد، از طرف دیگر، منابع طبیعی در تقویت اقتصاد کشور نقش مهمی ایفا می کند.

ناتوانی یک کشور در تأمین مواد اولیه حیاتی (مانند تغذیه، آب، انرژی و...) پیامدهای مهمی از گرسنگی تا تعویق توسعه اقتصادی را در پی دارد. این وضعیت به مخالفان مجال می دهد تا مشروعیت رژیم را به پرسش کشند. وارد کردن مواد اولیه حیاتی از خارج نیز می تواند با فلج کردن اقتصاد ملی آن را فلج و تهدید نماید. به ویژه در شرایط بحرانی، این تأثیر تشدید می شود. پیدا شدن اصطلاحاتی چون «امنیت غذایی»، «جنگ آب» و «سلاح نفت» در صحنه بین المللی نتیجه همین تأثیر و تأثر است. همچنین وجود برخی منابع طبیعی حساس در مرز مشترک کشورهای همجوار می تواند به ایجاد یا تعمیق بحران کمک کند چرا که یک کشور ممکن است دارای موقعیتی باشد که دست به قطع جریان آن منبع بزند؛ برای مثال، سوریه و عراق بر این عقیده اند سدی که ترکیه تحت عنوان پروژه آناتولی¹ به منظور توسعه مناطق جنوب شرقی خود احداث می کند تهدید بالقوه ای برای عرضه آب دجله و فرات به این دو کشور است، یعنی رودخانه هایی که در اقتصاد دو کشور سوریه و عراق نقش حیاتی دارند.

ج - متغیرهای لحاظ نشده

چرا در این پارادایم متغیرهای دیگر در نظر گرفته نشده است؟ زیرا در این پارادایم موضوع اصلی امنیت، دولت است، متغیرهایی که در این جا از آن چشم پوشی شده است به امنیت انسانی مربوط می شود [نه امنیت ملی]؛ متغیرهای نادیده گرفته شده عبارتند از: میزان رشد جمعیت، آوارگان و پناهندگان، مهاجرت، خطرات زیست محیطی، آموزش و ارتباطات، گسترش دانش و فن آوری.

با وجود اینکه متغیرهای بالا رژیم، جامعه و سرزمین را با دشواری رو به رو می سازند لیکن آنها متغیرهای مربوط به امنیت انسانی هستند که تغییری مستقل محسوب نمی شوند. آنها به تنهایی و خودی خود، تهدید مستقلی بر ضد تمامیت ارضی یا بقای یک کشور به شمار نمی آیند. اگرچه، میزان رشد بالای جمعیت، پناهندگان

و مهاجرت‌های گسترده، توانمندی اقتصادی و منابع طبیعی کشور را به طور چشمگیری تحلیل می‌برد. و بر همزیستی و رواداری قومی - مذهبی در جامعه تأثیر می‌گذارد، لیکن متغیرهای مربوط به امنیت انسانی فقط هنگامی در امنیت ملی نقش مؤثری ایفا می‌کنند که یک یا چند متغیر پارادایم این تحقیق، وجود داشته باشد. سرازیر شدن جمع کثیری از آوارگان مسلمان فلسطینی از اردن به لبنان، که در پی ناآرامی‌های سال 1970 امنیت جامعه متنوع لبنان را متأثر ساخت، نمونه مناسبی است. مخدوش شدن امنیت لبنان نه ناشی از هجوم آوارگان که معلول آن بود که مسلمانان آن کشور مشروعیت رژیم مسیحی را به مبارزه خواندند. از سوی دیگر اگر یک رژیم و جامعه مسأله مشروعیت را حل کرده و دولت از توان اقتصادی خوبی برخوردار باشد، امواج عظیم آوارگان هم قابل جذب است و حتی می‌توان محل‌های مناسبی برای مهاجران و اضافه جمعیت بنا نمود مانند کاری که ترکیه و سایر دول منطقه در مورد آوارگان کرد و دولتهای خلیج [فارس] در مورد مهاجران فلسطینی انجام داده‌اند. همچنین، اگر چه دولتها سعی دارند خطرات زیست محیطی را از بین ببرند یا توافقنامه‌ها و مذاکرات بین المللی برای مبارزه با آنها جریان دارد مانند امضای توافقنامه همکاری در خصوص لایه اوزن یا تلاش برای شناسایی آثار گازه‌های گلخانه‌ای، ولی به هر حال خطرات زیست محیطی تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی هیچ کشوری به شمار نمی‌آید.

د - نقش عوامل منطقه‌ای در انتخاب متغیرها

همان‌گونه که پیشتر آمد، بخش اعظم و اصلی رهیافت سوم در تبیین امنیت ملی، مبتنی بر مردود دانستن تحلیل غرب محور رئالیستی است. این تحلیل [غرب محور رئالیستی] حاصل تجربه آمریکا و اروپای غربی از جنگ جهانی اول می‌باشد در حالی که رهیافت سوم، پارادایم امنیت را بر اساس تجربه جهان سوم طراحی می‌کند. در رهیافت حاضر عقیده بر این است که انتخاب متغیرهایی که در امنیت ملی کشورها مهم هستند ممکن است متأثر از شرایط منطقه‌های باشد و در واقع پارادایم پیشنهادی در مقاله حاضر، نخستین کوشش برای تبیین امنیت ملی کشورهای منطقه خاورمیانه است.

تعریف دقیق مناطق به راحتی میسر نیست؛ هرکسی که می‌خواهد مرزهای منطقه‌ای را ترسیم کند همواره مناطقی را از قلم می‌اندازد یا بدان می‌افزاید؛ برای مثال تعریف غالب از خاورمیانه این است که منطقه خاورمیانه از مصر تا ایران امتداد می‌یابد و

دولتهای عرب شمال آفریقا و دولت غیر عربی ترکیه را در بر نمی گیرد، چرا که ترکیه در قلمرو خاورمیانه به شمار نمی آید؟ بسیاری از تعاریف که ترکیه را از قلمرو خاورمیانه حذف می نمایند، احتمالاً دلیلشان این است که ترکیه، از زمان فروپاشی امپراتور عثمانی، خود را از سیاستهای خاورمیانه کنار کشیده است؛ در واقع به طور سستی، جمهوری ترکیه جهت گیری اروپایی داشته است. این جهت گیری اغلب بنا به دلایل ایدئولوژیک بوده که بر اساس آن، آتاتورک اشیاق خود را به پایان عمر امپراتوری عثمانی و سکولاریزه کردن کشور ابراز داشت، یکی از دلایل دیگر، تلاش ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا به انگیزه اقتصادی بوده است. علاوه بر این به طور سستی، موضوعات امنیتی ترکیه همواره متأثر از بلوکهای نظامی و نیز از امتداد مرزهای شمالی و جنوبی و همجواری این کشور با اتحاد شوروی، روسیه تزاری و یونان بوده است.

ضمن اینکه مسال داخلی ترکیه با کشورهای در حال توسعه خاورمیانه همانندی زیادی دارد؛ همچون بسیاری از کشورهای خاورمیانه، ترکیه مرکب از انبوه جمعیت مسلمان است. این کشور با دشواریهای همسان در زمینه مشروعیت رو به رو می باشد که از جانب گروههای مذهبی فعال سیاسی مطرح می شود مانند گرفتاریهایی که جنبش تجزیه طلب کرد برای تمامیت ارضی این کشور پدید آورده است. همچنین، کنترل بخش قابل توجهی از رودخانه دجله و فرات به دست ترکیه موضوع مهمی است و این امر تهدید اساسی منابع آبی سوریه و عراق به شمار می آید. ضمن این که همکاری ترکیه با کشورهای غربی برای مقابله با عراق در جریان بحران کویت، کنترل و مهار عراق پس از بحران کویت و نیز اجازه دادن به دولتهای غربی جهت استفاده از پایگاههای هوایی این کشور، استراتژی و حیاتی بوده است. ترکیه هم اکنون دروازه های ارتباطی خود را در زمینه تجارت و فرصتهای سرمایه گذاری به روی کشورهای خاورمیانه گشوده است. این موارد، شاخصهای علاقه مندی ترکیه به همسویی با کشورهای خاورمیانه است. بنا به دلایلی که گفته شد این مقاله در تحلیل امنیت ملی کشورهای خاورمیانه، ترکیه را جزئی از منطقه مذکور دانسته است.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا منطقه خاورمیانه با وجود ابهام در حدود آن، نخستین مورد برای آزمون رهیافت جدید امنیت ملی انتخاب گردید؟ خاورمیانه معاصر آستان تهدیدهای نظامی متعددی برای امنیت است و مشکلی اساسی برای هرگونه رهیافت نظری است که می خواهد مفهوم امنیت را بدون در نظر گرفتن تهدیدات

نظامی بررسی و مطالعه کند. در دوران جنگ سرد، رهیافت رئالیستی، به امنیت خاورمیانه از نظرگاهی جهانی می‌نگریست؛ با این استثنا که در این منطقه به جای جنگ سرد، جنگهای گرم متعددی بین قدرتهای رقیب منطقه ای مانند اعراب در مقابل اسرائیل و عراق در مقابل ایران جریان داشت.

حتی در حال حاضر هم منطقه خاورمیانه، محیط تهدیدهای نظامی قابل توجهی است؛ بنابراین چرا مفهوم رئالیستی «تحصیل امنیت از راه برتری نظامی» قادر به توضیح مناسب این منطقه نیست؟ مسابقه یا مسابقات تسلیحاتی در منطقه، دقیقاً ناشی از این تلقی است که سیاستگذاران خاورمیانه، برتری نظامی را همچنان ابزاری برای تأمین امنیت ملی می دانند. قدرتهای مهم منطقه یا دارای جنگ افزارهای هسته ای و یا در صدد دستیابی به آن هستند. بسیاری از قدرتهای منطقه درصد زیادی از تولید ناخالص ملی و بودجه دولتی را صرف مسایل دفاعی می نمایند. همه این کشورها از لحاظ فنی در صدد توسعه یا خرید سیستمهای تسلیحاتی پیشرفته ای مانند موشکهای بالستیک میان برد، بمب افکن های جنگی، سیستم دفاع ضد موشکی هستند.

تمرکز دولتهای خاورمیانه بر سیاستهای دفاع نظامی، همچنان سایر مؤلفه های مهم دخیل در امنیت ملی را در محاق فراموشی قرار خواهد داد. زمانه به گونه ای شده است که مشروعیت رژیمهای سیاسی حاکم در خاورمیانه به شیوه های زیر مورد سؤال قرار گرفته است: بعضی اوقات با مخالفت تمام عیار نیروهای ایدئولوژیک، در برخی از موارد از طریق ابزار علاقه به فرآیند دمکراسی سازی و در موارد دیگر درگیریهای قومی - مذهبی موجودیت برخی کشورها را که از تنوع قومی - مذهبی برخوردارند تهدید می کند. وضع اقتصادی برخی کشورهای خاورمیانه با آسیب پذیری جدی روبه روست که موجب تشدید درگیری ایدئولوژیک و ترغیب رادیکالیسم سیاسی می شود. تقاضاهای روزافزون در برابر عرضه محدود آب در منطقه، همچون آتش زیر خاکستر، منبع بالقوه درگیریهای آینده است.

نکته جالب این است که فقط شمار معدودی از تهدیدات امنیت ملی در داخل مرزهای دولتهای مستقل قرار دارد و ما بقی به بیش از یک کشور مربوط می شود: اسلام سیاسی یک پدیده منطقه ای است، درگیریهای قومی تعدادی از کشورهای منطقه را در برمی گیرد، کمبود منابع آبی که در زیر و عرض مرزهای ملی جریان دارد و مسیرههای تجاری که در مرزهای منطقه وجود دارد با منابع و محدودیتهای تجاری وضع شده،

دستیابی به یک راه حل دسته جمعی را با مشکل مواجه می سازد. این قبیل مسایل فراملی، امنیت ملی کشورهای خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده و سیاستگذاران سراسر منطقه را به مبارزه می طلبد.

به طور کلی مشاهده عینی مسایل امنیتی در هر منطقه، به ویژه منطقه خاورمیانه که آبستن تهدیدهای امنیتی است، ما را به این نتیجه می رساند که همچنان پیشنهاد کنیم که در کنار متغیر نظامی، چهار متغیر غیر نظامی پیش گفته، برای تدوین پارادایم امنیت ملی اهمیت بنیادی دارند.

نتیجه گیری

اگر صحت و اعتبار رهیافت جامع [که در این مقاله به مطالعه در آمد] ثابت شود، این امر می تواند گونه ای تلاش به منظور کاربست یک پارادایم در مورد یک دولت و سپس تعمیم آن در مورد سایر دولتها و تحلیل امنیت ملی آنها در منطقه ای مانند خاورمیانه طی یک دوره زمانی خاص باشد. همچنین با کاربرد این مدل در مورد کشورهای مختلف، می توان دید که چگونه دولتها در یک زمان معین و در مقابل مشکلات مشابه، پاسخهای متفاوتی از خود نشان می دهند. نهایتاً این که، این رهیافت جامع که مدعی بنیان گذاشتن یک پارادایم برای مطالعه امنیت ملی است باید در تمام مناطق دنیا و در واقع در گستره بین المللی و جهانی به آزمون نهاده شود. از این رو، جهت کاربست رهیافت جامع برای توضیح امنیت ملی کشورهای خاورمیانه، و در واقع هر منطقه دیگر، یادگیری یک سلسله مهارتهای میان رشته ای¹ برای متخصص یا کارشناس مطالعات منطقه ای و روابط بین الملل ضروری است.

تعمیم این پارادایم به محدوده ای فراتر از خاورمیانه، ممکن است مستلزم بازشناسی مجدد پارادایم باشد؛ برای مثال، همان طور که پیشتر گفته شد ممکن است محققى به این نتیجه برسد که در منطقه اروپای غربی متغیرهایی چون مشروعیت سیاسی و توانمندی اقتصادی از اولویت پایین تری در مقایسه با ثبات سیاسی و توسعه صنعتی برخوردارند. در منطقه ای غیر از خاورمیانه، به هر حال این احتمال وجود دارد که محقق بدین نتیجه برسد که متغیرهای دیگری (غیر از متغیرهای پنجگانه این مقاله) نقش مستقلى در تبیین

امنیت ملی آن منطقه مورد مطالعه ایفا می کنند و ضرورت بازناندیشی در این پارادایم جامعه‌پذیر¹ وجود دارد. در ضمن، تحقیقات بیشتری لازم است تا بدانیم که چگونه می توان تهدیدات امنیت ملی را اندازه گیری و ارزیابی نمود. در مقاله حاضر مفهوم تهدید به احساس عینی از یک حالت یا وضعیت دلالت دارد که هم برای طرفین درگیر و همچنین برای یک ناظر مستقل و بی طرف، حکایت از یک خطر قریب الوقوع می کند. تهدید یک عنصر ذهنی دارد که ادراک و احساسات طرفین درگیر را شامل می شود؛ برای مثال، ادراک اسراییلیها از امنیت ملی کاملاً متفاوت از ادراک فلسطینیها و حتی مصریها است. به خاطر همین ماهیت ذهنی، تهدیدات نسبت به عملهایی چون فریب و سوء برداشت بسیار حساس هستند. دیپلماتها و استراتژیستهای نظامی مانند بازیکنان پوکر، تمام مهارت خود را به کار می گیرند تا طرف مقابل را دچار فریب و یا سوء برداشت نمایند. آنها در اغلب موارد موفق می شوند چرا که تهدیدات، به طور چشمگیری نسبت به مبالغه و کوچک شماری² حساس هستند و اکثر اطلاعات مورد نیاز برای تحلیل تهدیدات، یا ناقص هستند و یا دچار سوء تعبیر می شوند؛ چنان که، وزارت خارجه آمریکا نتوانست تهدید صدام بر ضد کویت را ارزیابی کند؛ همچنین وزارت دفاع آمریکا قدرت صدام را قبل از آغاز عملیات طوفان صحرا بیش از واقعیت برآورد کرده بود. در یک مورد دیگر، دو کشور ایران و عراق در جریان جنگ هشت ساله 1988 - 1980، به قرابت‌های قومی و مذهبی بیش از اندازه واقعی آنها اهمیت دادند. صدام حسین، عربهای ایران را پشتوانه و حامی تهاجم عراق حساب می کرد، و ایران نیز شیعیان عراق را نیروی برانداز آن سوی مرزها می دانست؛ حال آن که تجربه نشان داد هر دو طرف در برآورد میزان قدرت خود اشتباه کرده بودند.

سرانجام این که، کاربست پارادایم امنیت ملی مستلزم این است که متخصصان مناطق و کارشناسان روابط بین‌المللی با توان تحلیل و تعمیم بالا، در این زمینه تحقیق نمایند که چگونه دولتها به تهدیدهای نظامی و غیر نظامی پاسخ می دهند. کارشناسان مسایل منطقه ای هر چند ممکن است حوزه کاری خود را در مسایل ملی محدود سازند با این وجود آنها باید مسایل بین‌المللی و فراملی را هم مطالعه کنند. همچنین کارشناسان روابط

1- Intgerable.

2- Underestimation.

بین الملل باید عناصر و فرصتهای داخلی مؤثر در تدوین سیاست خارجی را مدنظر داشته باشند؛ برای نمونه، از منظر رئالیستی برای شاه ایران طبیعی بود که برای مقابله با تهدید نظامی عراق، به خرید و انبار جنگ افزار بپردازد. علاوه بر این ایالات متحده ایران را تشویق نمود تا به منزله بخشی از سیاست سد بندی¹ در قبال کمونیسیم در منطقه خلیج [فارس]، اسلحه ذخیره نماید. اما سیاستگذاران آمریکا هنوز سردرگم هستند که چگونه انقلاب آیت ا خمینی (قدس سره) رژیم شاه را واژگون ساخت.

البته از دیدگاه رهیافت لیبرالی، انقلاب آیت ا خمینی (قدس سره) چندان هم غیر مترقبه ارزیابی نمی شود؛ چرا که شاه ایران سیاستهایی را دنبال می کرد که با منافع اقتصادی و علایق مذهبی بخش بزرگی از جمعیت ایران بیگانه بود. از دیدگاه رهیافت جامع (سوم) باید در پی بررسی این بود که چگونه سیاستهای شاه در قالب پارادایم امنیت ملی، متغیرهای نظامی و غیر نظامی را تحت تأثیر قرار داد که در نهایت او نتوانست واکنشهای آن متغیرها را پیش بینی نماید.

امید می رود صحت پارادایم حاضر برای سیاستگذاران نیز ارزشمند باشد. این مقاله به آن دسته از سیاستگذاران خاورمیانه که هنوز رئالیستی می اندیشند و تحت تأثیر سنت جنگ سرد هستند، یادآور می شود که توصیه های آن دوره برای تحلیل سیاست دفاعی مانند توسعه تسلیحات، انتخاب راهبردها و تصمیم گیریها و استراتژیهای اتحاد و صف آراییی - و سیاست توسعه امنیت ملی کفایت چندانی ندارد. تحلیل گر امنیت ملی باید به صورت منتقدانه آن دسته از سیاستهای ملی را که بر مشروعیت سیاسی، رواداری قومی - مذهبی، توانمندیهای اقتصادی، دسترسی به منابع طبیعی حیاتی تأثیر می گذارند، در نظر آورد.*

1- Containment.

* شایان ذکر است که یادداشتها به علت طولانی بودن در ترجمه حذف شده اند؛ پژوهشگران علاقمند می توانند به اصل مقاله رجوع نمایند.